

### **Confidence of Judge against Witness**

Mahdi Hasanzadeh \*

Received: 2019/12/06

Accepted: 2020/02/20

Witness is one of proofs that when its requirements are gathered proves the subject of action and judge is obliged to render the verdict according to it and its validity is not contingent on certainty of judge. But its depending on not certitude of judge against it, is discussable and the research on this field shows that in religious jurisprudence, the certainty of judge against testimony causes the invalidity of witness and the judge should deny rendering judgment according to it. Our Civil Code has accepted this matter and has explained it in article 1319. Meanwhile, about certainty of judge against testimony, situation in religious jurisprudence and in law is not similar and despite the fact of emphasis on necessity of reversal of judgment in such situation in religious jurisprudence, in law, reversal of judgment in such situation depends on requirements, respites and regulations of complaint against judgments.

**Key Words:** Witness (Testimony), Certitude of judge, Witness untrue, Perjury.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

\* Associate professor of Private Law, Law Faculty, University of Qom, Qom, Iran.  
m.hasanzadeh@qom.ac.ir

## علم قاضی به خلاف واقع بودن شهادت شهود

مهدی حسن‌زاده\*

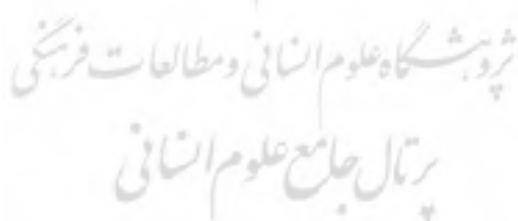
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۱

### چکیده

شهادت شهود از ادله‌ای است که با جمع بودن شرایط شرعی و قانونی آن، سبب اثبات موضوع دعوا می‌شود و اعتبار آن مشروط به حصول علم و قناعت وجدان قاضی نیست. با وجود این، منوط بودن آن به عدم علم قاضی به خلاف واقع بودن آن، محل بحث است و تحقیق در این زمینه نشان می‌دهد؛ در فقه، علم قاضی به خلاف واقع بودن شهادت شهود، سبب بی‌اعتباری آن و لزوم اجتناب از صدور رأی بر اساس آن می‌شود. قانون مدنی ما نیز این مطلب را در ماده ۱۳۱۹ پذیرفته و بیان کرده است. در عین حال، در خصوص اثر حصول علم قاضی به خلاف واقع بودن شهادت شهود پس از صدور رأی، وضعیت در فقه و حقوق یکسان نیست و با وجود تأکید بر لزوم نقض رأی در چنین حالتی در فقه، نقض رأی در این حالت در حقوق، مقید به شرایط، مهلت‌ها و احکام مربوط به شکایت از آراء است.

واژگان کلیدی: ناتوانان، حمایت کیفری؛ حمایت قضایی، قانون حمایت از حقوق ناتوانان.



## مقدمه

ادله اثبات دعوا از جهت نقش قاضی در ارزیابی و تشخیص درجه ارزش آنها به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ برخی مانند اماره قضایی در صورتی در دعوا معتبر و مؤثر در اثبات هستند که علم و قناعت قاضی را موجب شوند. در مقابل دسته‌ای مانند اقرار و شهادت واجد شرایط، منوط به حصول علم و قناعت وجدان او نیستند، بلکه با فراهم بودن شرایط شرعی و قانونی، سبب اثبات موضوع دعوا می‌شوند. در خصوص این دسته از ادله، این سؤال مطرح است که آیا همان‌طور که مقید و مشروط به حصول علم و قناعت قاضی نیستند، علم قاضی برخلاف آنها هم بی‌تأثیر است؟ به عبارت دیگر آیا قاضی، حتی در صورتی که علم به خلاف واقع بودن این ادله داشته باشد، مکلف به صدور رأی بر اساس آنها است؟ یا در عین مشروط نبودن این ادله به ایجاد علم و قناعت قاضی، منوط به عدم علم قاضی به خلاف واقع بودن آنها هستند؟ در این مقاله به دنبال بررسی این سؤال در خصوص شهادت شهود هستیم و با توجه به مباحث مطرح شده در این خصوص در فقه و تحلیل‌های قابل ارائه در حقوق، این موضوع در دو قسمت بررسی می‌شود. قسمت اول به بیان دیدگاه‌ها در فقه و قسمت دوم به تحلیل حقوقی موضوع پرداخته است.

### ۱. بررسی موضوع در فقه

در فقه، جدای از مباحث مربوط به اعتبار علم قاضی، مسئله علم قاضی به خطا یا کذب شاهد و اثر علم قاضی در این موارد و همچنین، امکان یا عدم امکان استماع شهادت شهود در موارد وجود علم قاضی و حصول علم قاضی به غیر واقعی بودن شهادت شهود پس از صدور حکم، مورد توجه قرار گرفته است.

#### ۱-۱. بی‌اعتباری شهادت شهود در موارد علم قاضی به خطا یا کذب شهود

در فقه، اعتبار شهادت در صورت جمع بودن شرایط شاهد و شهادت و لزوم صدور حکم بر اساس آن، مورد تأیید و تأکید فقها واقع شده (ر.ک: طوسی، بی‌تا، ج ۸، صص. ۱۰۴ و ۱۱۲؛ محقق حلی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص. ۷۶؛ محقق حلی، بی‌تا، ص. ۲۸۰؛ یوسفی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص. ۴۹۷؛ طرابلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص. ۵۷۷؛ انصاری،

۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۳۷۰؛ نراقی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص. ۶۷۰؛ طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص. ۷۰؛ موسوی بجنوردی، بی‌تا، ج ۳، ص. ۲۲؛ مغنیه، بی‌تا، ج ۶، ص. ۹۴؛ مطهری، ۱۴۰۰ق، ص. ۲۳۵ و محقق داماد، ۱۳۸۳، صص. ۶۰ و ۷۸) صرف‌نظر از اینکه موجب علم قاضی<sup>۱</sup> شود یا نه و اعتبار شهادت در حالت جمع بودن شرایط، مشروط به حصول علم قاضی بر اساس آن نشده است. بر این اساس، این مطلب، قابل بررسی و تحلیل است که آیا همان‌طور که اعتبار شهادت واجد شرایط، مقید به حصول علم قاضی بر اساس آن، نیست، علم قاضی به خلاف واقع بودن آن هم تأثیری در اعتبار چنین شهادتی ندارد، یا با وجود مقید نبودن اعتبار شهادت واجد شرایط به حصول علم قاضی، علم قاضی به خلاف واقع بودن آن، سبب بی‌اعتباری شهادت و مانع صدور حکم بر اساس آن، می‌شود؟

عده‌ای از فقها، مورد علم قاضی به خطا یا کذب شهود را از مواردی معرفی کرده‌اند که قاضی صرف‌نظر از بحث‌هایی که در خصوص اعتبار علم قاضی مطرح شده و حتی به نظر کسانی که علم قاضی را به طور کلی معتبر نمی‌دانند، به علم خود عمل می‌کند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ص. ۹۶؛ طباطبایی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص. ۳۹۰؛ نراقی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص. ۵۳۱؛ مامقانی، بی‌تا، ص. ۲۶۸ و تبریزی، ۱۴۱۵ق، ص. ۸۱).

در سخن برخی دیگر از فقها، به طور مطلق در موارد علم قاضی برخلاف شهادت شهود، صدور حکم بر اساس چنین شهادتی منع شده و بر صدور حکم بر اساس علم، تأکید شده است (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، صص. ۱۰۴-۱۰۵؛ طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص. ۳۳).

در تحلیل سخن فقها لازم است به چند نکته توجه شود. یک مطلب، منظور از خطا و کذب شاهد است. به نظر می‌رسد منظور از خطای شاهد حالتی است که شاهد بدون اینکه قصد گفتن خلاف واقع داشته باشد و بدون سوءنیت، در بیان واقعیت دچار اشتباه می‌شود و به دلایلی از قبیل فراموشی یا عدم دقت در ضبط واقعه یا شرایط اشتباه‌انگیز واقعه مورد شهادت، آن واقعه را به گونه‌ای که با واقعیت مغایر است توصیف و بیان می‌کند، بدون اینکه خود او به خلاف واقع بودن شهادتش آگاه باشد، بلکه به مطابق بودن آن با واقعیت اعتقاد دارد و بر این اساس و اعتقاد، ادای شهادت می‌کند. اما در

حالت کذب، شاهد با آگاهی از خلاف واقع بودن اظهاراتش و با سوءنیت و به نیت قلب واقعیت در نظر قاضی و دادگاه، واقعه مورد شهادت را برخلاف آنچه واقعاً اتفاق افتاده توصیف و بیان می‌کند.

نکته دیگر این است که در خصوص موضوع مورد بررسی، لازم است، وضعیت دو مطلب، روشن شود؛ یکی، بی‌اعتباری شهادت در موارد علم قاضی برخلاف آن و اینکه قاضی نمی‌تواند بر اساس چنین شهادتی حکم صادر نماید و دیگر اینکه آیا در این موارد علاوه بر بی‌اعتباری شهادت و عدم جواز صدور حکم بر اساس آن، صدور حکم بر اساس علم قاضی که برخلاف شهادت است، امکان‌پذیر است؟ نظر فقهای که دیدگاه ایشان نقل شد، بی‌اعتباری شهادت در موارد علم قاضی برخلاف آن و صدور حکم بر اساس علم قاضی در این موارد است. با وجود این، در برخی از سخنان، اثر علم قاضی برخلاف شهادت شهود، صرفاً بی‌اعتباری شهادت در چنین مواردی، اعلام شده و نه صدور حکم بر اساس علم (صاحب جواهر، ۱۳۹۸، ج ۴۰، ص. ۹۰ و هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص. ۳۲۰).

در خصوص دیدگاهی که در موارد علم قاضی برخلاف شهادت شهود، علاوه بر بی‌اعتباری شهادت، صدور حکم بر اساس علم را قائل است، این مطلب قابل بررسی است که آیا صدور حکم بر اساس علم در چنین مواردی، لازم است یا صرفاً قاضی مجاز به صدور حکم بر اساس علم است؟ در این زمینه، سخن فقهای که دیدگاه ایشان پیش از این نقل شد، مطلق است و صراحت ندارد. با وجود این، با توجه به اینکه این دسته، علم قاضی را در چنین مواردی، معتبر و حجت می‌دانند و با اعتبار علم قاضی در این موارد، موضوع دعوا بر قاضی ثابت می‌شود، لزوم صدور حکم بر اساس علم، قابل استنباط است. این در حالی است که قاضی، مصمم به صدور حکم دعوا در چنین مواردی باشد. اما اگر مایل به صدور حکم نباشد، این سؤال مطرح است که آیا قاضی می‌تواند در چنین مواردی، از صدور حکم دعوا خودداری کند؟ در این خصوص اعلام شده؛ در صورتی که با وجود قاضی دیگر، امکان رسیدگی به دعوا توسط قاضی دیگر باشد، ترک رسیدگی به دعوا و خودداری قاضی‌ای که علم برخلاف شهادت شهود دارد، مجاز است، در غیر این صورت، او مجاز به این کار نیست (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص. ۳۳).

آنچه گفته شد در خصوص مواردی است که قاضی با علم به خلاف واقع بودن شهادت شهود، علم به واقعیت موضوع دعوا داشته باشد. به عبارت دیگر علم قاضی هم بر موضوع دعوا و هم بر مخالف واقع بودن شهادت شهود است، مانند اینکه قاضی خود در واقعه موضوع دعوا حضور داشته و به واسطه حضور در واقعه، خلاف واقع بودن شهادت شهود بر او آشکار است. در چنین مواردی، قاضی هم بر مخالف واقع بودن شهادت شهود، علم دارد و هم بر واقعه موضوع دعوا.

اما اگر علم قاضی صرفاً بر مخالف واقع بودن شهادت شهود باشد، ولی در خصوص موضوع دعوا، قاضی علم نداشته باشد، با منتفی بودن علم قاضی بر موضوع، صدور حکم بر اساس علم، منتفی است، مانند اینکه اگرچه در زمان حادثه، قاضی در صحنه واقعه موضوع دعوا حضور نداشته، اما به خاطر عواملی از قبیل همراه بودن با شهود در آن زمان و اینکه علم دارد، شهود نیز در صحنه حادثه حضور نداشته‌اند یا به خاطر حضور او در جلسه‌ای که شهود بر شهادت کذب تبانی کرده‌اند، علم به خلاف واقع بودن شهادت شهود دارد. در چنین مواردی، قاضی به خاطر علم به خلاف واقع بودن شهادت شهود، از صدور حکم بر اساس چنین شهادتی ممنوع است، در عین حال با توجه به اینکه علم او صرفاً بر مخالف واقع بودن شهادت شهود است و در خصوص موضوع دعوا، علم ندارد، مسئله صدور حکم بر اساس علم قاضی، منتفی است و ناچار باید بر اساس ادله دیگر رسیدگی نماید.

این مطلب در خصوص ادله دیگر از قبیل اقرار و سوگند نیز قابل طرح است؛ به این ترتیب که در هر یک از این ادله، ممکن است قاضی، علم به خلاف واقع بودن آن داشته باشد و این علم می‌تواند هر یک از دو حالت یاد شده را داشته باشد. توضیح اینکه ممکن است قاضی، علم به خلاف واقع بودن دلیل، داشته باشد، به واسطه علم و اطلاعی که نسبت به موضوع مورد ادعا دارد و آن را مخالف با مفاد دلیل، یافته است. حالت دیگر این است که قاضی، بدون علم نسبت به موضوع مورد اختلاف، صرفاً نسبت به خلاف واقع بودن دلیل، علم داشته باشد. در حالت نخست، قاضی به طور غیر مستقیم و به واسطه علمی که نسبت به موضوع مورد اختلاف دارد، علم به خلاف واقع بودن دلیل دارد، ولی در حالت دوم، قاضی به طور مستقیم به خلاف واقع بودن دلیل،

علم دارد. حالت نخست مضمون عنوان تعارض ادله است و لازم است بررسی شود در تعارض علم قاضی با ادله دیگر، برتری با کدام دلیل است. اما حالت دوم، مضمون عنوان تعارض ادله نیست و نمی‌توان مسئله را از باب تعارض ادله بررسی کرد، بلکه در این حالت، به خاطر اینکه علم قاضی به طور مستقیم بر مخالف واقع بودن دلیل است، سبب بی‌اعتباری دلیل و عدم امکان استناد به آن می‌شود.

این مطلب از جهت دلیلی که به طور مستقیم دلالت بر بی‌اعتباری دلیل دیگر می‌کند در مورد هر یک از ادله، قابل توجه و بررسی است. به طور مثال، دلیلی که بر مخالف واقع بودن شهادت، اقامه می‌شود ممکن است اقرار مشهوده باشد یا خلاف واقع بودن اقرار با شهادت، اثبات شود. بنابراین، اقامه هر دلیل بر مخالف واقع بودن هر دلیل دیگر، قابل تصور و قابل تحلیل است. در همه این موارد، مسئله از موضوع تعارض ادله، خارج است و نمی‌توان به راه‌حل‌های مربوط به تعارض ادله و مرجحات ادله استناد کرد. بلکه در صورتی که دلیل اقامه شده بر مخالف واقع بودن دلیل دیگر، دلیلی معتبر باشد، سبب بی‌اعتبار شناخته شدن دلیل موضوع بررسی است. در چنین مواردی، دو دلیل در عرض هم و هر دو، دلیل موضوع دعوا نیستند، بلکه یکی دلیل موضوع دعوا است و دیگری دلیل نفی دلیل دعوا است. به عبارت دیگر، در این موارد، موضوع یک دلیل، اختلاف اصحاب دعوا است و موضوع دلیل دیگر دلیل موضوع دعوا است. شبیه این مطلب، مسئله اثبات دلیل است که در آن، دلیل موضوع دعوا با دلیلی دیگر اثبات می‌شود؛ مانند شهادت بر شهادت که موضوع شهادت اصلی، اختلاف اصحاب دعوا است، ولی موضوع شهادت فرع، شهادت اصل است؛ اما تفاوت در این است که گاه دلیل بر اثبات دلیل دیگر اقامه می‌شود و در حالت مقابل، دلیل بر بی‌اعتباری دلیل دیگر ارائه می‌گردد.

#### ۲-۱. منع شاهد خواستن از مدعی با وجود علم قاضی

از آنچه پیش از این بیان شد ترجیح علم قاضی بر شهادت شهود از نظر اعتبار و ارزش اثباتی و اینکه در موارد تعارض این دو، علم قاضی برنده میدان است و اینکه علم قاضی بر خلاف شهادت شهود، سبب بی‌اعتباری شهادت می‌شود، نمایان شد. در اینجا در مقام بیان چهره دیگری از تقدم علم قاضی بر شهادت شهود هستیم و آن اینکه

علاوه بر مسئله کلی اعتبار علم قاضی، در برخی از منابع فقهی بر تقدم علم قاضی بر شهادت شهود از جهت ترتیب دادرسی تأکید شده، با این بیان که اعلام شده با وجود علم قاضی، قاضی به استناد علم خود، حکم صادر می‌کند و در صورت فقدان علم، از مدعی می‌خواهد که شهود خود را معرفی کند و بر اساس شهادت، حکم صادر می‌کند (علامه حلی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص. ۷۰۶؛ علامه حلی، بی‌تا، ج ۲، ص. ۲۰۵ و شهید اول، ۱۳۶۸، ص. ۵۱).

بر اساس این دیدگاه، با وجود علم قاضی، نیازی به مطالبه شهود و استماع شهادت شهود نیست و با منتفی شدن استماع شهادت شهود، عملاً شهادت بر خلاف علم قاضی ادا نمی‌شود تا مسئله تعارض علم قاضی و شهادت شهود مطرح شود و در پی راه‌حل و ترجیح یکی از آن دو باشیم. بنابراین مسئله تعارض علم قاضی و شهادت شهود را می‌توان مربوط به مواردی دانست که قاضی در ابتدای دادرسی، دارای علم نسبت به موضوع نباشد و با فقدان علم، نسبت به استماع شهادت شهود اقدام نماید، ولی پس از استماع شهادت، علم نسبت به موضوع دعوا به نحوی بر خلاف شهادت شهود برای قاضی حاصل شود.

آنچه قابل تأمل است این است که سخن فقها در خصوص صدور حکم بر اساس علم در صورت وجود علم و رسیدگی و صدور حکم بر اساس شهادت در موارد فقدان علم قاضی، مطلق است و در خصوص اینکه آیا در موارد وجود علم، قاضی صرفاً اختیار صدور حکم بر اساس علم و بدون مطالبه شهود از مدعی دارد یا مکلف به صدور حکم بر اساس علم و ممنوع از مطالبه شهود است، صراحتی ندارد. با وجود این، از برخی از سخنان، عدم جواز شاهد خواستن از مدعی، در موارد وجود علم قاضی استفاده می‌شود (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص. ۳۹۰). وانگهی، توضیح داده نشده در صورتی که با وجود علم قاضی، اصحاب دعوا بدون مطالبه قاضی، اقدام به معرفی شهود و استماع شهادت آنها را درخواست نمایند، تکلیف چیست؟ در برخی از بیانات، ضمن تأکید بر عدم جواز درخواست معرفی شهود در موارد علم قاضی، حتی در مواردی که قاضی می‌داند شهود، مطابق و هماهنگ با علم او شهادت خواهند داد، به امکان معرفی شهود از جانب مدعی، بدون مطالبه قاضی اشاره شده است (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص. ۳۳).



### ۱-۳. حصول علم قاضی به خلاف واقع بودن شهادت پس از صدور حکم

آنچه پیش از این گفته شد مربوط به حالتی بود که پیش از صدور حکم، قاضی علم به مخالفت شهادت شهود با واقعیت دارد. اما در خصوص حالتی که قاضی پیش از صدور حکم، چنین علمی ندارد و بر اساس شهادت شهود حکم صادر می‌کند، ولی پس از صدور حکم، خلاف واقع بودن شهادت شهود بر قاضی معلوم می‌شود، بسیاری از فقها اعلام کرده‌اند؛ با ثابت شدن کذب بودن شهادت - که به آن «شهادت زور» گفته‌اند - حکم نقض می‌شود (محقق حلی، بی‌تا، ص. ۲۹۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص. ۵۴۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص. ۱۶۷؛ محقق حلی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص. ۱۴۸؛ طباطبایی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص. ۴۵۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص. ۲۹۸؛ نراقی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص. ۶۸۵؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص. ۱۵۷؛ مامقانی، بی‌تا، ص. ۴۹۵؛ مغنیه، بی‌تا، ج ۶، ص. ۱۰۹؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۰۵ق، ص. ۴۳۰ و تبریزی، ۱۴۱۵ق، ص. ۵۹۸).

در سخن برخی از فقها (فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص. ۲۹۸؛ مامقانی، بی‌تا، ص. ۴۹۵ و مغنیه، بی‌تا، ج ۵، ص. ۱۷۰) شهادت زور به شهادتی تعریف شده که شاهد عمدتاً دروغ بگوید. به نظر می‌رسد دروغ گفتن عمدی شاهد علاوه بر حالتی که با دانستن واقعیت، بر خلاف آن شهادت می‌دهد، شامل حالتی نیز می‌شود که او بدون اینکه واقعیت را بداند به مطلبی به عنوان واقعیت شهادت می‌دهد. با توجه به این تعریف، همان‌طور که گفته شده (مغنیه، بی‌تا، ج ۵، ص. ۱۷۰) شهادت زور با شهادت باطل برابر نیست، بلکه شهادت باطل اعم از شهادت زور است، چون ممکن است شهادت باطل باشد، اما زور نباشد. بنابراین، سخنی که شهادت زور را به معنای شهادت باطل معرفی کرده (تبریزی، ۱۴۱۵ق، ص. ۵۹۸) دقیق و قابل قبول نیست.

با توجه به این مطلب، این سؤال مطرح است که آیا لزوم نقض حکم علاوه بر موارد شهادت زور، شامل سایر موارد بطلان شهادت نیز می‌شود؟ از سخن برخی از فقها می‌توان چنین برداشت کرد که حکم مذکور، شامل سایر موارد بطلان شهادت، از جمله مواردی که ثابت شود شهود در اثر اشتباه، به غیر واقع شهادت داده‌اند، می‌شود. در این خصوص، می‌توان به سخن برخی از فقها استناد کرد که علت نقض حکم در شهادت زور را بی‌اعتباری مبنای حکم در این صورت اعلام کرده‌اند (خوانساری،

۱۴۰۵ق، ج ۶، ص. ۱۵۷؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۰ق، ج ۴۱، ص. ۲۳۰؛ طباطبایی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص. ۴۵۷؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۰۵ق، ص. ۴۳۰ و تبریزی، ۱۴۱۵ق، ص. ۵۹۸). علاوه بر این در برخی از بیانات فقهی، به جای شهادت زور از شهادت باطل سخن به میان آمده و به لزوم نقض حکم در صورت بطلان شهادت تصریح شده است (علامه حلی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص. ۵۴۱). همچنین، همان‌طور که پیش از این اشاره شد، در برخی سخنان، شهادت زور به شهادت باطل تعریف شده است (تبریزی، ۱۴۱۵ق، ص. ۵۹۸).

مسئله مهم، چگونگی اثبات غیرواقعی بودن و بطلان شهادت پس از صدور حکم است. در این خصوص در برخی منابع به طور مطلق به اثبات غیرواقعی بودن شهادت اشاره شده است (محقق حلی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص. ۱۴۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص. ۱۶۷؛ علامه حلی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص. ۷۲۶؛ محقق حلی، بی‌تا، ص. ۲۹۰ و نراقی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص. ۶۸۵). اما در منابعی دیگر از علم حاکم به بطلان و کذب بودن شهادت سخن به میان آمده است (علامه حلی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص. ۵۴۱ و خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص. ۱۵۷) و در برخی از منابع به طور ویژه بر چگونگی اثبات غیرواقعی بودن شهادت و اینکه چنین اثباتی لازم است با دلیل قاطع از قبیل علم قاضی باشد و نمی‌تواند با هر وسیله‌ای از جمله شهادت شهود یا اعتراف شهود قبلی (رجوع از شهادت) باشد، تأکید شده است (ر.ک: شهید اول، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص. ۱۵۸؛ طباطبایی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص. ۴۵۷؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۰ق، ج ۴۱، ص. ۲۳۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص. ۲۹۹؛ مامقانی، بی‌تا، ص. ۴۹۵؛ تبریزی، ۱۴۱۵ق، ص. ۵۹۸ و مغنیه، بی‌تا، ج ۵، صص. ۱۷۰-۱۷۱).

## ۲. تحلیل حقوقی

از نظر حقوقی، با توجه به مواد مربوط در قوانین مدنی و آیین دادرسی مدنی، به ویژه ماده ۱۳۱۹ق.م. مسئله اثر علم قاضی به غیرواقعی بودن شهادت شهود پیش از صدور رأی و پس از آن و امکان استناد به گواهی و درخواست استماع گواهی گواهان با وجود علم قاضی در خصوص موضوع دعوا قابل بررسی است.

## ۱-۲. بی اعتباری شهادت در موارد علم قاضی به خلاف واقع بودن آن

به موجب ماده ۱۳۱۹ ق.م. در صورتی که معلوم شود شاهد بر خلاف واقع شهادت داده است به شهادت او ترتیب اثر داده نمی شود. بی اعتباری شهادت در صورت علم قاضی به خلاف واقع بودن آن، بر اساس دیدگاهی که تعیین ارزش گواهی را در هر حال به نظر قاضی می داند (امامی، بی تا، ج ۶، ص. ۲۰۳؛ مدنی، ۱۳۷۴، صص. ۱۸۸ و ۱۸۹؛ مدنی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص. ۴۹۲؛ صدرزاده افشار، ۱۳۸۵، ص. ۱۵۳؛ شیخ نیا، ۱۳۷۵، صص. ۱۲۸ و ۱۲۹ و گلدوزیان، ۱۳۸۴، ص. ۳۵۱) امری روشن است؛ زیرا بر اساس این دیدگاه، گواهی دلیلی است که حتی با فراهم بودن شرایط آن، قاضی مکلف به صدور رأی بر اساس آن نیست، بلکه در صورتی بر اساس آن رأی صادر می کند که مطابقت آن با واقع را احراز نماید و سبب قناعت وجدان او شود. بر این اساس روشن است اگر قاضی شهادت شهود را بر خلاف واقع تشخیص دهد آن را فاقد ارزش می شناسد و از ترتیب اثر دادن به آن خودداری می کند.

اما اگر به تبعیت از فقه، شهادت را در صورت جمع بودن شرایط آن، اثبات کننده موضوع بدانیم که قاضی باید از آن تبعیت کند و بر اساس آن رأی صادر نماید، در این صورت، این قسمت از ماده ۱۳۱۹ ق.م. که شهادت را در صورت معلوم شدن خلاف واقع بودن آن، غیر قابل ترتیب اثر اعلام می کند، قابل توجه و دارای اهمیت است و لازم است مورد تحلیل واقع شود. در چنین فرضی و در جهت هماهنگی با دیدگاه های فقهی - که پیش از این در قسمت نخست بیان شد - باید بر این باور بود که در صورتی که شهادت واجد شرایط باشد قاضی مکلف به صدور حکم بر اساس آن است، اما به عنوان استثنای این حکم، اگر قاضی علم به غیر واقعی بودن شهادت داشته باشد، در این صورت شهادت، قابل ترتیب اثر نیست و قاضی بر اساس آن رأی صادر نمی کند. بنابراین، منظور از «معلوم شود» در ماده مورد بحث، وجود علم قاضی به خلاف واقع بودن شهادت شهود است که چنین علمی، سبب بی اعتباری شهادت و مانع از صدور رأی بر اساس آن می شود، اعم از اینکه چنین علمی پس از ادای گواهی گواهان برای قاضی حاصل شود یا قاضی در حین ادای گواهی و به واسطه علمی که نسبت به موضوع دعوا دارد، علم به خلاف واقع بودن شهادت داشته باشد. همچنین فرق نمی کند که خلاف واقع بودن شهادت، در اثر تعمد و کذب شهود باشد یا در اثر اشتباه آنها و

عبارت ماده مورد بحث، شامل هر دو حالت می‌شود.

از آنچه گفته شد مشخص است که ماده ۱۳۱۹ ق.م. که علم قاضی به خلاف واقع بودن شهادت را سبب بی‌تأثیری آن در اثبات موضوع دعوا شناخته است، در خصوص مواردی که شهادت، واجد شرایط شرعی و قانونی است و در صورتی که چنین شهادتی را صرف‌نظر از اینکه موجب علم قاضی شود یا خیر، معتبر و صدور حکم بر اساس آن را لازم بدانیم، اهمیت دارد و قابل توجه است. اما در موارد جمع نبودن شرایط، همان‌طور که اشاره شد، لازم نیست برای ترتیب اثر ندادن به گواهی در چنین مواردی، قاضی علم به خلاف واقع بودن آن داشته باشد و علم قاضی به خلاف واقع بودن چنین شهادتی نیز خصوصیتی ندارد، بلکه در چنین شرایطی گواهی تحت عنوان اماره قضایی، قابل توجه و بررسی است که در صورتی قابل ترتیب اثر است که قاضی را به علم و قناعت وجدان برساند. بنابراین، در این موارد نه فقط علم قاضی به خلاف واقع بودن گواهی، مانع ترتیب اثر دادن به آن می‌شود، بلکه برای ترتیب اثر دادن به آن لازم است مطابقت آن با واقع احراز گردد.

بر این اساس، می‌توان ماده ۱۳۱۹ ق.م. را تأییدی بر این دانست که قانون‌گذار قانون مدنی نیز در هماهنگی با فقه، شهادت شهود را در حالتی که شرایط شرعی و قانونی در آن، جمع است، صرف‌نظر از اینکه قاضی به قناعت وجدان برسد و علم برای او حاصل شود یا نه، معتبر و صدور حکم بر اساس آن را لازم می‌داند؛ چون در این صورت است که - همان‌طور که توضیح داده شد - حکم این ماده، به عنوان یک استثنا، معنا و جایگاه پیدا می‌کند، در غیر این صورت، حکمی بی‌تأثیر و زائد خواهد بود.

وضعیت بحث از چگونگی اعتبار شهادت در حقوق ما با مواد ۱۷۵ و ۱۷۶ ق.م.ا. (مصوب ۱۳۹۲) مشخص‌تر شده است. در ماده ۱۷۵ اعلام شده: «شهادت شرعی آن است که شارع آن را معتبر و دارای حجیت دانسته است اعم از آن که مفید علم باشد یا نباشد». در ماده ۱۷۶ نیز مقرر شده: «در صورتی که شاهد واجد شرایط شهادت شرعی نباشد، اظهارات او استماع می‌شود. تشخیص میزان تأثیر و ارزش این اظهارات در علم قاضی در حدود اماره قضایی با دادگاه است». در این دو ماده، به روشنی بین دو حالت، تفاوت گذاشته شده است؛ حالتی که شهادت، واجد شرایط شرعی است و حالتی که

شاهد واجد شرایط شرعی نیست. در حالت نخست، شهادت را معتبر اعلام کرده، صرف نظر از اینکه موجب علم قاضی شود یا نه و در حالت دوم، اظهارات أخذ شده را مشمول اماره قضایی شناخته که تشخیص درجه تأثیر آن با قاضی است و در صورتی در دعوا مؤثر است که موجب علم قاضی شود. در چنین شرایطی، حکم مقرر در ماده ۱۳۱۹ق.م. - با توجه به آنچه پیش از این گفته شد - بیشتر قابل فهم است؛ چون وقتی قائل به اعتبار شهادت واجد شرایط و لزوم صدور حکم بر اساس آن باشیم و حصول عدم حصول علم قاضی از آن، تأثیری نداشته باشد (حکمی که در ماده ۱۷۵ق.م.ا. تصریح شده)، این سؤال مطرح می شود که آیا همان طور که حصول یا عدم حصول علم قاضی، تأثیری در اعتبار شهادت واجد شرایط ندارد، علم قاضی بر خلاف واقع بودن شهادت نیز تأثیری ندارد و مانع اعتبار و صدور حکم بر اساس چنین شهادتی نمی شود؟ ماده ۱۳۱۹ق.م. به این سؤال پاسخ داده و با وجود عدم لزوم حصول علم قاضی از شهادت واجد شرایط، علم قاضی بر خلاف واقع بودن آن را موجب بی اعتباری شهادت و مانع صدور حکم بر اساس آن، اعلام کرده است.

سؤالی که مطرح است این است که آیا مستند علم قاضی به خلاف واقع بودن شهادت شهود می تواند هر چیزی باشد و آیا علم شخصی و حسی قاضی - که در اثر درک موضوع دعوا از طریق حواس مانند دیدن یا شنیدن حاصل شده - با علم حدسی حاصل از اوضاع و احوال و شرایط و ادله دعوا فرقی ندارد؟ در این خصوص، هم در منابع فقهی - که در قسمت نخست، مورد استناد واقع شدند - به طور مطلق، علم قاضی بر خلاف واقع بودن شهادت شهود، سبب بی اعتباری آن شناخته شده و هم در ماده ۱۳۱۹ق.م. در خصوص مبنا و منشأ و دلیل خلاف واقع شناخته شدن گواهی و علم قاضی در این خصوص، قیدی بیان نشده و این، اقتضا دارد که قاضی در موارد علم شخصی به خلاف واقع بودن شهادت شهود بر اساس دیده ها و دریافت های شخصی قاضی و همچنین در موارد علم به خلاف واقع بودن شهادت بر اساس ادله و مستندات دعوا، از ترتیب اثر دادن به شهادت خودداری کند، البته لازم است علم قاضی در این زمینه، مستند به وسایل متعارف و قابل اعتنا باشد و نه منشأهای غیر متعارف مانند خواب و فال و امثال آن.

سؤال دیگر این است که آیا قاضی در موارد خودداری از ترتیب اثر دادن به شهادت

شهود به خاطر علم به خلاف واقع بودن آن، در هر حال می‌تواند به موضوع دعوا بر اساس علم خود - اگر ناظر به موضوع دعوا باشد - یا ادله دیگر رسیدگی کند و اقدام به صدور رأی نماید؟ در این خصوص نیز تصریحی در قانون، وجود ندارد، اما با در نظر گرفتن ملاحظات عملی و به منظور دوری از اتهام، بهتر است قانون مقرر نماید یا رویه قضایی معمول دارد، در موارد علم شخصی و حسی قاضی به خلاف واقع بودن شهادت شهود، قاضی از رسیدگی به دعوا معاف شود و پرونده برای رسیدگی در اختیار قاضی یا دادگاه دیگر قرار گیرد (وحدت ملاک تبصره ماده ۳ آ.د.م.) و تنها در صورتی به رسیدگی ادامه دهد که علم او به خلاف واقع بودن شهادت، مستند به ادله پرونده باشد. قید «علم قاضی بر مبنای اسناد و امارت» در ماده ۱۳۳۵ ق.م. نیز مؤید و نشان‌دهنده نگرانی قانون‌گذار مدنی از دادن اجازه رسیدگی و صدور رأی بر اساس علم شخصی قاضی بر مبنای دریافت‌های شخصی و نه مدارک و دلایل پرونده است.

## ۲-۲. درخواست استماع گواهی با وجود علم قاضی

اقامه دعوی مدنی با تقدیم دادخواست به دادگاه صالح انجام می‌شود (ماده ۴۸ ق.آ.د.م.) و خواهان باید ادله خود از جمله گواهی گواهان را در دادخواست قید نماید (بند ۶ ماده ۵۱ ق.آ.د.م.). بنابراین، خواهان می‌تواند در هر حال در دادخواست، گواهی گواهان را به عنوان دلیل ادعای خود قید کند و از دادگاه درخواست استماع شهادت شهود نماید. علاوه بر اینکه هنگام تقدیم دادخواست چه‌بسا خواهان یا هر شخص دیگری از وجود علم قاضی در خصوص موضوع دعوا بی‌اطلاع باشد. خواننده نیز در صورتی که مدعی امری شود، بار اثبات بر دوش دارد (ماده ۲۵۷ ق.م.) و می‌تواند درخواست استماع گواهی گواهان کند. بنابراین، هر یک از اصحاب دعوا می‌توانند به گواهی برای اثبات ادعای خود استناد نمایند و نمی‌توان به دلایلی مانند وجود علم قاضی، مانع چنین استنادی شد و چنین ممانعتی فاقد مستند قانونی و توجیه حقوقی است.

این سؤال مطرح است که آیا به صرف استناد اصحاب دعوا به گواهی و درخواست استماع گواهی گواهان، دادگاه مکلف به صدور قرار استماع گواهی است یا علی‌رغم عدم امکان ممانعت از استناد و درخواست مذکور، رسیدگی به آن و صدور قرار یادشده به نظر قاضی است و قاضی می‌تواند یا مکلف است در مواردی که گواهی را مؤثر در

دعوا نمی‌داند - از جمله در مواردی که این عدم تأثیر به خاطر علم قاضی به موضوع دعوا است - از رسیدگی به آن و صدور قرار استماع گواهی خودداری نماید؟ در قانون آیین دادرسی مدنی، ماده یا موادی که به روشنی، اختیار قاضی در خودداری از صدور قرار استماع گواهی با وجود درخواست یکی از اصحاب دعوا را به طور خاص مقرر کرده باشد، یافت نمی‌شود، بلکه از مواد ۳۴۸ (بند ج) و ۳۷۱ (بند ۵) ق.آ.د.م. تکلیف قاضی به توجه و رسیدگی به ادله مطرح شده توسط اصحاب دعوا، از جمله گواهی، فهمیده می‌شود. بنابراین قاضی حتی با وجود علم نسبت به موضوع دعوا نمی‌تواند از رسیدگی به درخواست استماع گواهی گواهان و صدور قرار استماع گواهی خودداری کند.

ممکن است به ذهن آید که استماع گواهی با وجود علم قاضی، کار لغو و بیهوده‌ای است، چون یا شهادت شهود با علم قاضی هماهنگ است که با وجود علم قاضی نیازی به دلیل دیگر نیست، یا مغایر با علم قاضی است که در این صورت با توجه به علم قاضی به خلاف واقع بودن شهادت، به استناد ماده ۱۳۱۹ ق.م. چنین شهادتی قابل ترتیب اثر نیست. این تردید قابل دفع است، چون در صورت هماهنگ بودن شهادت شهود با علم قاضی، فایده چنین شهادتی این است که رأی دادگاه به خاطر تعدد ادله، از استحکام بیشتری برخوردار می‌شود و احتمال نقض آن در اثر شکایت، کم می‌شود و در مقابل، احتمال تمکین محکوم علیه در برابر آن بیشتر می‌شود و در هر حال، تعدد ادله رأی در دادرسی‌های امروزی امری مطلوب و پسندیده است. علاوه بر اینکه در صورتی که علم قاضی بر اساس درک شخصی و حسی او باشد، صدور حکم بر اساس چنین علمی از نظر حقوقی و با توجه به ماده ۱۳۳۵ ق.م. - که با عبارت «علم قاضی بر مبنای اسناد و امارت»، علم قاضی را مقید کرده است - با تردید جدی مواجه است، در چنین شرایطی با وجود شهادت شهود که با علم قاضی، هماهنگ است، شبهه بی‌اعتباری رأی صادر شده برطرف می‌شود.

در صورت مغایرت شهادت با علم قاضی نیز اگرچه به استناد ماده ۱۳۱۹ ق.م. شهادت قابل ترتیب اثر دادن نیست، ولی ممکن است با شهادت شهود، بی‌اعتباری مبانی علم قاضی و اشتباه قاضی بر وی معلوم گردد و علم او زایل گردد و عرصه برای اثبات‌کنندگی شهادت شهود، بلامعارض شود.

### ۲-۳. حصول علم قاضی به خلاف واقع بودن شهادت پس از صدور رأی

در صورتی که قاضی علم به خلاف واقع بودن شهادت شهود نداشته باشد و رأی دادگاه بر اساس شهادت صادر شود، اما پس از صدور رأی، خلاف واقع بودن شهادت شهود، معلوم شود، این سؤال مطرح است که این علم حاصل شده پس از صدور رأی بر مخالفت شهادت شهود با واقع، چه تأثیری بر رأی صادر شده دارد؟

با صدور رأی، رسیدگی دوباره و نقض رأی و صدور رأی جدید ممکن نیست، مگر در قالب طرق شکایت از آراء - از قبیل واخواهی، تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی یا اعاده دادرسی - که با شرایط و احکام خاص در قانون به رسمیت شناخته شده‌اند. بنابراین، در حقوق کنونی نمی‌توان به استناد هیچ اشکالی بدون اینکه طریق یا طرقی از شکایت از آراء فراهم باشد، به رسیدگی دوباره به پرونده و نقض رأی قبلی و صدور رأی جدید اقدام کرد. معلوم شدن خلاف واقع بودن شهادت پس از صدور رأی نیز از این قاعده استثنا نیست و در صورتی می‌توان تأثیر آن را بررسی کرد که توسل به یک یا چند مورد از طرق شکایت از آراء فراهم باشد.

با این توضیح می‌توان گفت؛ اگر حکم صادر شده غیابی بوده و مورد درخواست واخواهی واقع شده باشد، در صورت معلوم شدن خلاف واقع بودن گواهی گواهان در این مرحله، دادگاه حکم صادر شده را نقض می‌کند؛ زیرا در رسیدگی مرحله واخواهی، دادگاه صادر کننده حکم، مجدداً به دعوا رسیدگی می‌کند و این رسیدگی همانند رسیدگی قبلی است که منتهی به صدور حکم غیابی شده و ادامه آن است و در این رسیدگی هر اشکالی ثابت شود، سبب نقض حکم صادر شده و صدور رأی جدید می‌شود.

در مرحله تجدیدنظر هم به استناد بند (ب) ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م. معلوم شدن خلاف واقع بودن شهادت، سبب بی‌اعتباری آن می‌شود و نقض حکم صادر شده بر اساس آن را در پی دارد.

اما در مرحله فرجام، با توجه به اینکه اثبات بی‌اعتباری گواهی، از جهات فرجام، شمرده نشده، نقض حکم صادر شده به استناد معلوم شدن خلاف واقع بودن شهادت، با تردید مواجه است، مگر اینکه از وحدت ملاک ماده ۳۷۵ ق.آ.د.م. یا تفسیر کلمه



«مدارک» در این ماده به نحوی که شامل ادله دیگر غیر از اسناد هم بشود، نقض حکم در صورت اثبات بی‌اعتباری شهادت شهود استفاده شود.

در اعاده دادرسی هم اثبات بی‌اعتباری شهادت شهود از جهات اعاده دادرسی به حساب نیامده، بنابراین، پذیرفتن اعاده دادرسی به استناد خلاف واقع شناخته شدن گواهی، ممکن نیست، مگر در مواردی که چنین شهادتی همراه با تبانی با مشهودله بوده به گونه‌ای که عنوان حيله و تقلب بر آن صادق باشد. با وجود این، با توجه به دیدگاه فقهی در خصوص لزوم نقض حکم در صورت معلوم شدن خلاف واقع بودن شهادت - که پیش از این بیان شد - توسل به اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک. (مصوب ۱۳۹۲) امکان‌پذیر است و با خلاف شرع شناخته شدن رأی توسط رئیس قوه قضائیه، امکان رسیدگی مجدد به دعوا فراهم می‌شود.

در خصوص اعتراض شخص ثالث نیز با در نظر گرفتن اینکه نقض رأی در این شکایت، مقید به جهت خاصی نیست، در صورتی که در جریان رسیدگی به اعتراض شخص ثالث، بر قاضی خلاف واقع بودن شهادت شهود معلوم گردد و ثابت شود، در اثر چنین شهادتی، رأی صادر شده که به حقوق شخص ثالث اخلال و ضرر وارد کرده، رأی مذکور نقض می‌گردد.

### نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله گذشت می‌توان نتیجه گرفت؛ در فقه، علم قاضی به خلاف واقع بودن شهادت شهود، سبب بی‌اعتباری شهادت می‌شود و قاضی نمی‌تواند بر اساس چنین شهادتی، حکم صادر نماید. همین مطلب در حقوق کشور ما در ماده ۱۳۱۹ ق.م.مورد پذیرش و تأیید واقع شده است. بنابراین در فقه امامیه و حقوق ایران، اگرچه اعتبار و تأثیر شهادت واجد شرایط، منوط به حصول علم از آن نیست، ولی نباید مغایر با علم قاضی باشد. از جهت حقوقی، حکم مقرر در ماده ۱۳۱۹ ق.م.مورد در خصوص شهادت واجد شرایط، قابل توجه و دارای اهمیت است، ولی در شهادتی که شرایط شاهد و شهادت در آن جمع نباشد، حکم این ماده، خصوصیت و اثر چندانی ندارد، چون چنین شهادتی، به عنوان اماره قضایی، در صورتی مستند حکم قاضی قرار می‌گیرد که قاضی را متقاعد کرده و به علم برساند. بنابراین، در مورد چنین شهادتی، نه فقط علم قاضی به خلاف واقع

بودن آن، سبب می‌شود به آن ترتیب اثر داده نشود، بلکه حصول علم قاضی بر مبنای آن لازم است و همین که قاضی را به علم نرساند برای ترتیب اثر ندادن به آن کافی است و لازم نیست قاضی، علم به خلاف واقع بودن آن داشته باشد تا به آن ترتیب اثر ندهد. از این رو، می‌توان ماده ۱۳۱۹ ق.م. را تأییدی بر این دانست که قانون‌گذار قانون مدنی، در هماهنگی با فقه، شهادت واجد شرایط را صرف‌نظر از اینکه موجب علم قاضی شود یا نه، معتبر و صدور حکم بر اساس آن را لازم می‌داند. بر این اساس است که علم به خلاف واقع بودن شهادت را مانع ترتیب اثر دادن به آن قرار داده است. اما اگر حصول علم از شهادت واجد شرایط را لازم می‌دانست، به علم نرسیدن قاضی در عدم ترتیب اثر بر آن کافی بود و نیازی به علم به خلاف واقع بودن شهادت نبود.

در خصوص علم قاضی به خلاف واقع بودن شهادت شهود پس از صدور رأی، وضعیت در فقه و حقوق قدری متفاوت است، زیرا اگرچه در فقه، این مطلب سبب نقض حکم شناخته شده است، در حقوق، رسیدگی مجدد به دعاوی و نقض آراء، صرفاً در موارد شکایات از آراء از قبیل واخواهی، تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث و با رعایت شرایط و مهلت‌های مقرر امکان‌پذیر است و معلوم شدن خلاف واقع بودن شهادت شهود، فقط در برخی از جهات مذکور به شرط رعایت مهلت شکایت، سبب نقض رأی می‌گردد. همچنین در فقه، علم قاضی، قاضی را از شاهد خواستن از مدعی، بی‌نیاز می‌کند، اما در حقوق، قاضی نمی‌تواند به دلیل داشتن علم نسبت به موضوع دعوا از رسیدگی به ادله اصحاب دعوا از جمله شهادت شهود خودداری کند. علاوه بر این، استناد قاضی به علم شخصی که مستند به مدارک و دلایل پرونده نباشد، با اقتضائات دادرسی‌های امروزی سازگار نیست و شایسته است در چنین مواردی رویه قضایی یا قانون‌گذار قاضی را از رسیدگی به دعوا معاف و پرونده جهت رسیدگی به قاضی دیگر ارجاع شود.

## یادداشت‌ها

۱. در این مقاله اولاً. برای عدم خروج از موضوع و تمرکز بر آن که علم قاضی به خلاف واقع بودن شهادت است و نه علم قاضی به طور کلی و ثانیاً. به منظور اجتناب از بیان مطالب کلی و تکرار مکررات، از پرداختن به مباحث مربوط به علم قاضی به طور کلی - که پیش از این در منابع متعدد و فراوان، بحث شده - خودداری شده و خوانندگان محترم در صورت لزوم می‌توانند به منابع مربوط که به بررسی علم قاضی پرداخته‌اند، مراجعه کنند.

## کتابنامه

۱. امامی، سیدحسین (بی‌تا)، حقوق مدنی. تهران: انتشارات ابوریحان.
۲. انصاری، مرتضی (۱۴۰۹ق)، القضاء الاسلامی (بقلم: المیرزا حسین قلی). بی‌جا: المؤسسة الاسلامیه للنشر.
۳. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق)، القضاء و الشهادات. قم: لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم، الطبعة الاولى.
۴. تبریزی، میرزا جواد (۱۴۱۵ق)، اسس القضاء و الشهادة. بی‌جا: مؤسسة الامام الصادق (علیه السلام)، الطبعة الاولى.
۵. خوانساری، سیداحمد (۱۴۰۵ق)، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع. تهران: مکتبه الصدوق، الطبعة السادسة.
۶. رشتی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۱ق)، کتاب القضاء. قم: مطبعة الخيام.
۷. شهید اول، محمد بن مکی (۱۳۶۸)، اللمعة الدمشقية فی فقه الامامية. قم: دارالفکر.
۸. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۰۳ق)، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية. قم: دارالهادی للمطبوعات.
۹. شیخ‌نیا، امیرحسین (۱۳۷۵)، ادله اثبات دعوی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۰. صاحب جواهر، محمدحسن (۱۳۹۸)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. الطبعة السادسة، تهران: دارالکتب الاسلامیة، الطبعة السادسة.
۱۱. صاحب جواهر، محمدحسن (۱۴۰۰ق)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. تهران: دارالکتب الاسلامیة، الطبعة السادسة.

۱۲. صدرزاده افشار، سیدمحسن (۱۳۸۵)، *ادله اثبات دعوی در حقوق ایران*. بی‌جا: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۳. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۳۷۸)، *العروة الوثقی*. تهران: مطبعة الحیدری.
۱۴. طباطبایی، سیدعلی (۱۴۰۴ق)، *ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل*. قم: مؤسسه آل‌البتی (علیهم‌السلام) للطباعة و النشر، چاپ سنگی.
۱۵. طرابلسی، عبدالعزیز بن البراج (۴۰۶ق)، *المهذب*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۶. طوسی، ابی جعفر محمد بن جمال‌الدین (بی‌تا)، *المبسوط فی فقه الامامیة*. بی‌جا: المكتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة.
۱۷. عاملی جبعی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی (بی‌تا)، *مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام*. قم: مكتبة بصیرتی، چاپ سنگی.
۱۸. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۳۴۸)، *تبصرة المتعلمین فی احکام‌الدین*. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۱۹. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۰ق)، *ارشاد الازهان الی احکام الايمان*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الاولى.
۲۰. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۷ق)، *مختلف الشیعة فی احکام الشریعة*. قم: مكتب الاعلام الاسلامی مرکز النشر، الطبعة الاولى.
۲۱. علامه حلی، حسن بن یوسف (بی‌تا)، *قواعد الاحکام*. قم: منشورات الرضی.
۲۲. فیض کاشانی، محمدمحسن (۱۴۰۱ق)، *مفاتیح الشرایع*. قم: مجمع الذخائر الاسلامیة.
۲۳. گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۴)، *ادله اثبات دعوا*. تهران: نشر میزان.
۲۴. امامقانی، عبدالله (بی‌تا)، *مناهج المتقین فی فقه ائمة الحق و الیقین* (چاپ سنگی). بی‌جا: مؤسسه آل‌البتی لاحیاء التراث.
۲۵. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۱۵ق)، *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*. بی‌جا: مؤسسه المعارف الاسلامیة، الطبعة الاولى.
۲۶. محقق حلی، جعفر بن حسن (بی‌تا)، *المختصر النافع فی فقه الامامیة*. مصر: دارالکتاب العربی.
۲۷. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۳)، *قواعد فقه ۳ (بخش قضایی)*. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

۲۸. مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۴)، *ادله اثبات دعوا*. تهران: کتابخانه گنج دانش.
۲۹. مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۵)، *آیین دادرسی مدنی*. تهران: کتابخانه گنج دانش.
۳۰. مطهری، احمد (۱۴۰۰ق)، *مستند تحریر الوسیله (کتاب القضاء)*. قم: مطبعه الخيام.
۳۱. مغنیه، محمدجواد (بی تا)، *فقه الامام جعفر الصادق (علیه السلام)*. قم: انتشارات قدس محمدی.
۳۲. موسوی بجنوردی، سیدمیرزا حسن (بی تا)، *القواعد الفقهیه*. قم: دارالکتب العلمیه.
۳۳. موسوی گلپایگانی، سیدمحمد رضا (۱۴۰۵ق)، *کتاب الشهادات (تقریرات بقلم: السید علی الحسینی المیلانی)*. قم: الناشر: المؤلف، المطبعة سیدالشهداء (علیه السلام)، الطبعة الاولى.
۳۴. نراقی، مولی احمد (۱۴۰۵ق)، *مستند الشیعة فی احکام الشریعة*. قم: منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی نجفی.
۳۵. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۳ق)، *قراءات فقهیه معاصره*. قم: مؤسسه المعارف الفقه الاسلامی، الطبعة الاولى.
۳۶. یوسفی، حسن بن ابی طالب (الفاضل الآبی) (۱۴۱۰ق)، *کشف الرموز فی شرح المختصر النافع*. الطبعة الاولى، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.